

جلسه سوم شرح فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی

آیت الله علی رضایی تهرانی

شهر سرخس

۱۳۸۵/۰۷/۲۳ هجری شمسی

۱۴۲۷/۰۹/۲۱ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفِّيٍّ وَمُعِينٍ.

«بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَذْرِ مَا أَنْتَ.»

امام سجاد (علیه السلام) در این فقرات می فرماید خدایا من به وسیله تو، تو را شناختم و تو بودی که من را به سوی خودت راهنمایی کردی و تو بودی که من را به سوی خودت خواندی و اگر تو نبودی من نمی دانستم تو چه بودی. خیلی جملات عجیبی است.

بحثی دارند حکما، متکلمین، فلاسفه که خدا را با چه اثبات کنیم؟ معمولاً می گویند که خدای متعال را از راه آثارش باید بشناسیم.

جمله مشهوری است در کلام عرب که «الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ، وَالرَّوْثَةُ تَدُلُّ عَلَى الْحَمِيرِ، وَأَثَارُ الْقَدَمِ تَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ، فَهَيْكَلُ عَلَوِيٍّ بِهَذِهِ اللَّطَافَةِ، وَمَرْكَزُ سُفْلِيٍّ بِهَذِهِ الْكَثَافَةِ كَيْفَ لَا يَدُلُّانِ عَلَى اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ؟!»

می گوید که پشگل شتر می فهماند که شتری این جا بوده است. کثافت الاغ می فهماند این جا الاغی بوده است. انسان از آثار پی به موثر می برد. آیا این آسمان پر از ستاره، این زمین پر از کوه و دره دلالت نمی کند که یک سازنده ای دارد؟

این را اصطلاحاً برهان علی می گویند، پی بردن از معلول به علت، پی بردن از مخلوق به خالق، پی بردن از اثر به مؤثر، اما در کلام اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تأکید است بر اینکه امر برعکس است، یعنی در حقیقت خدا آن قدر وجودش ضروری است، آن قدر وجودش بدیهی است، آن قدر وجودش روشن است که معنا ندارد ما بخواهیم از راه مخلوقات به وجودش پی ببریم، بلکه باید مخلوقات را در پرتوی او بشناسیم. الان خواندیم «بِكَ عَرَفْتُكَ»، خدایا من تو را به خودت شناختم. در دعاهایی که بعد از نماز می خوانیم، این دعا وارد است:

«اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.»

یعنی اول خدایا خودت را به من بشناسان، اگر خودت را به من شناساندی، من پیغمبر شناسم، من اگر پیغمبر شناس بودم، امام شناسم و لذا در سراسر قرآن مجید هیچ کجا در ارتباط با اثبات خدا ما آیه و برهان و مطلبی نداریم. فرهنگ قرآن این است که خدا شک بردار نیست که بخواهیم اثباتش کنیم؛ منطبق قرآن این است: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟»

خدا شک بردار نیست. در دعای عرفه امام حسین (علیه السلام)، در پایانش که اختلاف است که حالا برای امام حسین (علیه السلام) است یا برای ابن عطاء اسکندرانی است، عبارت این است: «أَيَكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ؟»

خدایا موجودی است که از تو روشن تر باشد که بخواهد تو را به ما نشان بدهد؟

«مَتَى غَبَّتْ حَقِّي تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟!»

چه زمانی تو غائب بودی که حالا یک چیزی بخواهد تو را برای ما روشن کند و ما را به سوی تو دلالت کند؟! به تعبیر فروغی:

کی رفته‌ای از دل که تمنا کنم تو را؟	کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را؟
غائب نگشته‌ای که شوم طالب حضور	پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
رسوای عالمی شدم از شور عاشقی	ترسم خدا نخواست رسوا کنم تو را

رفقا می‌گفتند مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) سالی یک بار، دو بار، سه بار از تهران به همدان می‌رفتند و این به‌خاطر امر مرحوم آقای حداد بود که فرموده بودند شما زیاد همدان بروید. در یکی از این سفرها که می‌رفتند، یکی از رفقا می‌گفت من کنار دست مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) بودم، بین راه در دشت، کشت‌های مختلفی با رنگ‌های مختلف شده بود. من این تصویر را در شمال دیدم، انسان یک‌دفعه می‌بیند تپه روی کوه یک قسمتش زرد است، یک قسمتش سرخ است، یک قسمت سبز است، یک قسمت قهوه‌ای است، بر اساس کشت‌های مختلف. ایشان می‌گفتند که آقا به من رو کردند، گفتند فلانی نگاه کن خدا هزار رنگ است. عبارت امام سجاد (علیه‌السلام) این است: «بِكَ عَرَفْتُكَ»، من تو را به تو شناختم، اینکه انسان از راه اثر پی به مؤثر ببرد، خوب است ولی برای انسان‌های ضعیف است. مرحوم صدرالمآلهین هم هنرش این بود، آمد در مورد خدای متعال یک برهانی ساخت به نام برهان صدیقین که گفتند این برهان را از متن آیات و روایات گرفتند، در آن برهان ما از خود خدا به خدا پی می‌بریم. مثال زدن در مسائل عقلی یک مقدار مشکل است، اگر بخواهیم حالا مثالی بزنیم، یک موقعی یک عکس‌هایی بود، بین بچه‌ها هم بود، خودم چندتایش را بررسی کرده بودم، به آن‌ها عکس‌های سه‌بعدی می‌گفتند. یک برگه دست شما می‌دادند، می‌گفتند این برگه چه است؟ هیچی، یک سری خط کج و معوج است، یک سری رنگ‌های به‌هم‌ریخته است. می‌گفتند نه، خوب دقت کن، دقت می‌کردی باز می‌گفتی هیچی.

می‌گفتند نه، بگیر جلوی چشمت، خوب دقت کن. جلوی چشمت می‌گرفتی، خوب دقت می‌کردی، پلک نمی‌زدی، می‌دیددی این عکس به یک موتورسوار تبدیل شد، به یک کشتی تبدیل شد. من مکرر دیده بودم، به یک منظره سرسبز تبدیل می‌شد، خیلی هم منظم و مرتب؛ عکس‌های سه‌بعدی خیلی هم دیدنی است. ما که ندیدیم، رفیق ما می‌گفت در کشور کویت ما یک سینمایی رفتیم و در آن سینما عینکی به چشم ما زدند و در پرده فیلم سه‌بعدی نمایش می‌دادند، با این عینک دیده می‌شد؛ می‌گفت که آن فیلم، فیلم دیدنی‌ای بود. ظاهراً فیلم راز بقا بوده است، ایشان می‌گفتند تا من عینک را زدم، فیلم شروع شد، بلند شدم فرار کنم، انگار پلنگ داشت می‌آمد من را بخورد، این قدر (واقعی بود).

حالا من عکس سه‌بعدی‌اش را دیدم، عکس به ظاهر خط‌های کج و معوج است، خوب که دقت می‌کنی، می‌بینی نه یک کشتی است. جهان این چنین است، همه چیز به نظر می‌آید جز خدا، خوب که دقت کند، می‌بیند جز خدا چیزی نیست؛ مثل آن کشتی که بالا آمد. کار اهل معرفت هم همین است، نگاه انسان را متمرکز و تصحیح می‌کند، تقویت می‌کند، انسان آنچه را که هست، از آنچه را که هست‌نما است تشخیص می‌دهد. ابتدا نموده‌ها و آیت‌ها را می‌بیند، کج و معوج، بریده از مبدأ، خوب که دقت می‌کند، می‌بیند «هَلْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرَ اللَّهِ»، خیلی این قسمت‌های دعای ابوحمزه عالی است، این قسمت‌ها را شما در کلام نمی‌بینید، در فلسفه تا زمان صدرالمآلهین نمی‌بینید. یعنی این مطالب ۹۰۰ سال حدوداً قبل از صدرالمآلهین گفته شده است؛ «بِكَ عَرَفْتُكَ»، این یعنی برهان صدیقین. خدایا من تو را به تو شناختم.

راوی می‌گوید من خدمت امام صادق (علیه‌السلام) بودم، حضرت به من فرمود خلق را به خدا باید شناخت یا خدا را با خلق؟! گفتیم که خلق را باید به خدا شناخت.

حضرت فرمود: «صَدَقْتَ»، این حرفت درست است.

«وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ»، خدایا تو خود دلیل من هستی بر خود، چیز دیگری نیست که واسطه راهنمایی من بر تو

باشد؛ چون هیچ چیزی از تو روشن تر نیست. معرّف باید اجلای از معرّف باشد؛ چیزی از خدا آشکارتر نیست. یک شعری در اول منظومه مرحوم ملا هادی سبزواری آمده است، این شعر خیلی شیرین است:

«يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرْطِ نُورِهِ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ»

ای خدایی که از شدت روشنایی و ظهور مخفی شده است. یک قانونی ما داریم، علما به آن معتقد هستند، می گویند: «كُلُّ شَيْءٍ إِذَا جَاوَزَ حَدَّهُ، انْقَلَبَ إِلَى ضِدِّهِ». چیزی اگر از حدش بگذرد، به ضدش تبدیل می شود. شما ببینید شیرینی ای که زیاد شیرین می شود، ترش می شود، می ترشد. «كُلُّ شَيْءٍ إِذَا جَاوَزَ حَدَّهُ، انْقَلَبَ إِلَى ضِدِّهِ»، چیزی اگر زیاد حضور داشت، مخفی است. اینطور می گویند، شما سر ظهر، وسط بیابان، بگویند الآن آشکارترین چیز چیست؟ می گویی خورشید است. خب این خورشید را شما شروع کن ده دقیقه نگاهش کن، ده دقیقه هم نمی شود به نظرم، کمتر از این ها است. پنج دقیقه نگاه کن، یکی، دو دقیقه که بگذرد، چشمت باز است، خورشید را نمی بینی، تاریک می شود، چرا؟! شدت نور کورت می کند، تاریکی ایجاد می کند. دیدگاه اهل معرفت این است، «بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ». می گوید کجاست، مخفی است؟

کجایش مخفی است، اصلاً چه کسی غیر از خدا ظاهر است؟

خدا بابا فرج مجذوب را رحمت کند، موقع مرگش مدام در گوشش می گفتند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگو، نمی گفت. سر این هم که می گویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگو، روایتی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ قِيلَ فَإِنْ قَالَهَا فِي حَيَاتِهِ قَالَتْ لَكَ أَوْجِبُ وَأَوْجِبُ ۲». کسی که آخرین سخنش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد، بهشتی است.

خدا رحمت کند یکی از زهاد تهران را، خیلی مرد با سلیقه ای بود، این مدام دعا می کرد خدایا من که می خواهم از دنیا بروم، با حال خوش از دنیا بروم، سرخوش باشم از دنیا بروم. بعد هر شب که می خواست بخوابد، در رختخوابش می نشست، می گفت که شامم را که خورده ام، نماز عشاءم را که خوانده ام، ذکرهای قبل از خوابم را هم که گفته ام، الآن هم چند تا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می گویم که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود هر کس آخرین حرفی که زده است «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد، بهشتی است، بعد می خوابم، عزرائیل مرد هستی بیا، من آماده هستم. برای این که به این روایت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عمل بشود، مستحب است مدام به محتضر بگویی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگو، خیلی از مردم هم می گویند، اگر ایمانشان مستقر باشد، مستودع نباشد.

اگر ایمان مستودع باشد، نمی گوید، می پرد، اگر ایمان مستقر باشد، ایمان می ماند، لذا در دعاها می گویند که ایمان مستقر از خدا بخواهید، ایمان ثابت که در جان بنشیند، نه بر زبان بچرخد. هر چه به بابا فرج مجذوب گفتند که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگو، نمی گفت. گفتند چرا نمی گویی؟!

گفت که آخر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی چه؟

گفتند یعنی نیست خدایی جز الله. گفت که من ۳۰ سال است جز خدا ندیدم چه بگویم نیست خدایی جز الله، نفی ای را نمی توانم بگویم؛ از عرفا بود.

گفت می گوید که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگو، من در «إِلَّا اللَّهُ» هستم، در این جا هستم، در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هست که شما گیر هستید.

گفت که من ۳۰ سال است جز حق نمی گویم، جز خدا نمی گویم، به زبانم نمی آید، من غرق هستم. آدم غرق را بگویم حالا بیا دست و صورتت را بشوی.

عرب ها می گویند: «الْغَرِيقُ لَا يَخَافُ الْمَطَرَ».

کسی که غرق است، از باران نمی ترسد. در تعقیبات نماز صبح جمله ای آمده است که این جمله را تأیید می کند: «يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَيْهِ حَقِيقَةُ الْوُجُودِ»، ای کسی که حقیقت هستی، من را بر او دلالت کرده است. حقیقت هستی چیزی جز پروردگار نیست.

«وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ»، تو من را به سوی خودت خواندی.

«وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَذَرِ مَا أَنْتَ.»

اگر تو نبودی، من نمی دانستم که تو چستی. با این جمله معرفتی شروع می شود، ادامه دارد.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي.»

حمد و سپاس ویژه خدایی است که من او را می خوانم، بلافاصله او اجابت می کند، گرچه وقتی او من را می خواند، من با کندهی او را اجابت می کنم. می گوید نماز اول وقت، آخر وقت می خوانم. می گوید اولین درآمدی که مرد، انسان مومن پیدا کرد، با اولین درآمد در سن ۱۵ سالگی به بالا که مکلف می شود، از سن ۱۵ سالگی به بالا با اولین درآمدی که پیدا می کند باید خمس برای خودش مشخص کند؛ نمی کند.

می گوید تا مستطیع شدی، حج برو، استطاعت هم می گوید توشه رفتن به حج است، این استطاعت است و وقتی برگشتی به کفاف برگرد، زندگی ای که داشتی به هم نخورد، همان زندگی باشد. وقتی من را می خوانی، من این پا و آن پا می کنم، یک قدم می آیم، دو قدم برمی گردم. وقتی تو دعوت می کنی، من کند هستم ولی وقتی من تو را می خوانم، «فَيَجِيبُنِي.» ابن مالک گفته است:

«والفاء للترتيب باتصالي وثر للترتيب بانفصالي»

بلافاصله پس از خواندن خدای متعال اجابت می کند، متنها اجابت هفت نوع است، هفت جور ما استجابت دعا داریم، ما یک نوعش را بلد هستیم که اگر گفتیم خدایا ماشین بده، بیرون رفتیم ماشین پارک باشد، یکی هم یک سویچ بگذارد کف دست ما. این نوعش را ما بلد هستیم، با این که اینطور نیست. استجابت انواعی دارد، گاهی به تکفیر سیئات است، گاهی به تبدیل سیئات به حسنات است، گاهی به رفع بلا یا است، گاهی به تضعیف حسنات است، گاهی به پاسخ دادن و استجابت دعا است، در آن دنیا که در روایت داریم در آن دنیا وقتی که حاجت های مومن که در این دنیا پاسخ نداده شده است، استجابت می شود؛ مؤمن می گوید خدایا ای کاش در دنیا هیچ یک از دعا های من را مستجاب نمی کردی، همه را می گذاشتی و این جا مستجاب می کردی، این قدر شیرین است، آن جا آن قدر ارزشمند است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي»، چقدر امام سجاد (علیه السلام) دعا را شیرین شروع کرده است. حمد ویژه پروردگار است، سپای مخصوص خداوندی است که «أَدْعُوهُ»، من او را می خوانم، «فَيَجِيبُنِي»، دائماً من او را می خوانم، دائماً هم او جواب می دهد. «أَدْعُوهُ، فَيَجِيبُنِي»، فعل مضارع است، دال بر استمرار است. من همیشه می خوانم، او هم همیشه جواب می دهد، خسته نمی شود.

«وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي»، گرچه کند هستم، وقتی او من را می خواند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَإِنْ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي.»

حمد و سپاس ویژه پروردگاری است که من از او سوال می کنم، به من می دهد؛ گرچه وقتی او از من قرض می خواست، من بخیل هستم.

اشاره به آیه قرآن دارد: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ۝۳»

چه کسی است که به خدا قرض بدهد؟

خیلی عجیب است دیگر، تمام هستی ما از خدا است، هستی همه عالم از خدا است، آن وقت می آید قرض می گیرد که چه؟

قرض برادر مومن را قرض بر خودش حساب می کند. می گوید چه کسی است که به خدا قرض بدهد که اگر قرض بدهد، خدا چند برابر به او می دهد؛ «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»، چندین برابر خدای متعال به او می دهد.

عزیزان مستحضر هستند که ثواب قرض بیشتر از صدقه است. در روایات داریم صدقه را به ده برابر ثواب می دهند، قرض را به ۱۸ برابر. از امام می پرسند چرا با اینکه کسی که صدقه می دهد، می دهد که می دهد، اما متن روایات این است، قرض الحسنه ثوابش بیشتر از قرضی است که بازگشت ندارد. پدر ما اسم صدقه را قرض الپس نده گذاشته

است. می‌گویند چرا؟

امام می‌گوید به‌خاطر این که قرض‌الحسنه اینطور است، شما می‌دهی، پول در چرخش است. دو میلیون در زندگی‌ات کنار گذاشتی، می‌گویی خدایا من این را می‌خواهم با آن کار راه بیندازم. چه است جوان، می‌خواهی ازدواج کنی؟

این ۲۰۰ تومن برای تو باشد، ماهی چقدر به من می‌دهی؟ ۲۰ تومان.

تو می‌خواهی چه کار کنی، می‌خواهی ماشین بخری، یک میلیون کم داری؟

این یک میلیون تومان برای تو باشد، ماهی چقدر به من می‌دهی؟ ماهی ۵۰ تومان.

این مرتب می‌چرخد، ۱۰ سال، ۲۰ سال، ولی صدقه اینطور نیست، دادی دیگر داده‌ای، یک بار دادی و دیگر طرف خورده است و تمام شده است؛ لذا ثواب آن ۱۸ برابر است و ثواب این ۱۰ برابر است.

می‌گوید چقدر خدای خوبی است، من می‌خواهم بلافاصله می‌دهد، «أَسْأَلُهُ فَيُعْطِيَنِي وَإِنْ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي.»

یک جمله دیگر بخوانم: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ كَمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُوهُ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي.»

حمد و سپاس ویژه پروردگاری است که من هر زمان که بخواهم، او را می‌خوانم، فریادش می‌کنم برای حاجتم. از فرق‌های اسلام با مسیحیت همین است. در مسیحیت روز خاص، ساعت خاص، مکان خاص طرف باید برود تا با خدا ارتباط بگیرد. این هم اگر ارتباطشان این باشد که ما گاهی دیدیم، دیدنی است، در کلیسا می‌روند، یک سروصدایی از خودشان درمی‌آورند، یک مقداری هم می‌خوانند اینطور ولی باقی‌اش دیگر ادا و اطوار است. در

اسلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا.»

زمین برای من مسجد است، زمین و زمان مطرح نیست. در دستشویی حرف زدن مکروه است. در دستشویی نشستی، بجهات بابا گفت، جواب نده، چون مکروه است ولی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگو، مستحب است، در دستشویی هم ذکر مستحب است.

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا»، زمین معبد می‌شود، زمان محل عبادت می‌شود. لذا می‌گوید حمد و سپاس ویژه خدایی است که من او را فریاد می‌کنم، می‌خوانم او را هرگاه برای حاجتم بخواهم، «وَأَخْلُوهُ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي»، هر موقع که بخواهم با او خلوت می‌کنم برای رازگویی‌ام.

مرحوم آقای بیات (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند که آقای انصاری یک اربعین به من ذکر دستور دادند، فرمودند حاج حسن آقا این اربعین خیلی اثر دارد، برای تو خیلی کار می‌کند ولی شرطش این است که با توجه کامل و در یک جای کاملاً خلوت (خوانده بشود). ایشان می‌فرمودند که من برای این که حرف ایشان را گوش کرده باشم، هر روز که در مغازه می‌آمدم، مقداری رتق و فتق امور، همان اول صبح به صحرا می‌زدم. در قدیم هم صحرا با شهر فاصله‌ای نداشت، چون شهرها بزرگ نبود. می‌فرمودند که به صحرا می‌زدم، جایی که احدی نبود، رو به قبله ذکرم را می‌گفتم، برمی‌گشتم.

گفتند روز ۳۷ یا ۳۸ اربعین بود، یک‌دفعه متوجه شدم ساعت ۱۱ است، یک ساعت حدوداً مانده به اذان ظهر، آقای انصاری هم فرموده بودند این دستور وقتش تا اذان ظهر است، نباید از اذان ظهر بگذرد، حداکثر وقت آن تا اذان ظهر است. گفتند مضطر شدم، گفتم بخواهم صحرا بروم و برگردم که نمی‌رسم، خدایا چه کنم؟

بر خدا توکل کردم، بی‌اختیار راه افتادم و از بازار بیرون آمدم، ناخودآگاه در مسجد جامع همدان آمدم. مسجد جامع حیاط بزرگی داشت، وسطش و اطرافش، جاهای مختلفی بود که در آن نماز خوانده می‌شد. یک قسمت از مسجد جامع متروکه بود، ایوانی متروکه بود، وارد این ایوان شدم، دری بود که به یک سردابی می‌رفت، به یک پستویی، در چوبی را باز کردم و داخل رفتم. برای اینکه کسی مزاحم نشود، این خرک پشت در را انداختم، درهای قدیمی بودند، یک خرک‌های بزرگی داشتند، اسمش رویش بود واقعاً. این خرک را بستم، داخل آمدم، رو به قبله نشستم، شروع به ذکرگفتن کردم. ایشان می‌گفتند همین که مشغول شدم، مکاشفه شروع شد، یک کشف بسیار قوی که خصوصیات این کشف را نوشتم و چون خود این کشف احتیاج به یک توضیح مفصل دارد، اگر

یادم بود ان شاء الله یک شب دیگر خدمتتان عرض می‌کنم؛ یعنی اگر یادم بود که بگویم، زیرا کشف یادم است. گفتند هیچی، به آن کشف مشغول شدیم، مکاشفه خیلی قوی‌ای بود. گفتند خوب که غرق در آن کشف شدم و از همه اطراف خودم غافل شدم، کشف صوری بود و من اصلاً متوجه نبودم، یک موقع دیدم دارد روی سر شانهم می‌زند، از حال خودم بیرون آمدم، دیدم آقای انصاری است. گفتند که فرزندم بس است دیگر، نماز ظهر نزدیک است.

ایشان می‌گوید که من مانده بودم، من خرک این در را از پشت انداخته بودم، ایشان چطور داخل آمد، چطور داخل شدند و از کجا می‌دانستند که من این‌جا هستم؟ فرمودند که فرزندم دیگر بس است.

«وَأَخْلُوهُ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بَغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي.»

الآن من اراده کنم با خدا خلوت کنم، هیچ‌جا در این‌جا جا نباشد، روی پشت‌بام می‌روم. من هستم و خدا، این در مکتب‌ها و فرهنگ‌های دیگر نیست. لذا مرحوم آقا به شاگردان تهرانش که اهل حرف گوش کردن بودند و قدیمی بودند و حرف را از روی هوا می‌قاپیدند، سالکان زرنگی بودند، فرمودند که در خانه برای خود یک اتاق ذکر داشته باشید، ۱/۵ در ۲ متر و این خانه را جایی درست کنید که سروصدا اذیت نکند و این خانه ذکر شما باشد. خود مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) هم در احمدیه، هم در پیچ شمیران، هم در مشهد اتاق ذکر داشتند. اتاق ذکرشان در احمدیه دیدنی است، بالای پشت‌بام، عقب خرپشته اتاق ذکر بود. هم به همسرشان فرموده بودند که من وارد این اتاق که شدم، خانه آتش که گرفتم، به من کاری نداشته باشید، بچه در حوض افتاد، به من کاری نداشته باشید؛ من وقتی در این اتاق هستم، اصلاً نیستم، فرض کنید من مردم.

گاهی که حال بسط، حال بسط‌های قوی داشتند، گاهی حضورشان در این اتاق ۱۷ ساعت می‌ماندند، البته کمتر بوده است، معمولاً یک ساعت، دو ساعت موقع ذکرشان بوده است و با آن اتاق هم مانند مسجد برخورد می‌کردند. یعنی زن حائض آن‌جا نیاید، انسان جنب نیاید، آدم بی‌وضو وارد نشود، عکس آن‌جا نباشد، فضا کاملاً بسته نباشد، یک در بیشتر نداشته باشد؛ اتاق ذکر باشد دیگر برای خلوت‌هایشان.

«وَأَخْلُوهُ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بَغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي.»

احتیاج به پارتی‌بازی هم ندارد که ما می‌خواهیم آقای استاندار را ببینیم، این را ببین و آن را ببین، حالا بشود یا نشود، مسئول دفتر بگذارد، نامه ما را ببرد یا نبرد، آقا جواب ما را بدهد یا ندهد، اینطور نیست. خب، حالا با او خالی کردم (خودم را)، نشستم و خلوت کردم، «فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي»، بلافاصله خلوتی که با او حس شد، حاجت من برطرف می‌شد.

مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند، طبق قرآن کریم، زمان حضرت زکریا و یحیی (علیهما السلام) در بیت المقدس، بیت المقدس دو طبقه بود، طبقه دوم اتاق اتاق بود، این اتاق‌ها اتاق ذکر بود. طبقه دوم راه‌پله نداشت، هر کس برای خود نردبانی داشت، از اتاقی هم به اتاق دیگر نمی‌شد بروی. یعنی هر اتاقی یک ایوان به حیاط داشت. کسی که می‌خواست مشغول عبادت شود، از نردبان خودش بالا می‌رفت، وقتی بالا می‌رفت، این نردبان را برمی‌داشت و داخل می‌گذاشت، دیگر بین زمین و آسمان مگر طرف با طیرالسماء داخل بیاید. فرمودند این‌جا بود که «كَلَّمَادْخَلَ عَلَيْهَا زَكْرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا».

مریم (علیها السلام) برای ریاضت یکی از این اتاق‌ها را داشت، هر موقع زکریا (علیه السلام) بالا می‌آمد، می‌دید چه خبر است، ایشان می‌فرمودند که رزق در این آیه رزق مادی نبوده است، رزق معنوی بوده است، یک مکاشفه‌ای، یک خاطره‌ای، یک وارده‌ای می‌دیده است؛ حضرت مریم (علیها السلام) خیلی سیرش عجیب بوده است. این‌جا بود که حضرت زکریا (علیه السلام) هوس کرد یک بچه داشته باشد، چه کسی را خدا به او داد؟

یحیی (علیه السلام) را (به او داد)، «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا».

آن وقت یحیی (علیه السلام) چه شد؟

آن قدر از خوف خدا گریه کرده بود که این گونه‌هایش، گوشت‌هایش رفته بود، به استخوان رسیده بود. مادرش نمد ساخته بود، نمدها را به این گونه‌ها می‌بست که وقتی گریه می‌کرد، این‌ها پر بشود و این حضرت زکریا (علیه السلام) به خطبای بنی اسرائیل گفته بود بر شما حرام است وقتی که یحیی در مجلس است، از جهنم و قیامت یادی کنید. این‌ها هم تا می‌دیدند یحیی در مجلس است، می‌بستند به رجاء، در خوف را می‌بستند. یکی از روزها

پشت ستونی نشسته بود، این‌ها خبر نداشتند، منبری نگاه کرد، دید که خبری نیست، به باب خوفیات ورود پیدا کرد. یک نعره شنیدند، آمدند و دیدند یحیی افتاده است، غش کرده است، به هوشش که آوردند، دیدند مانند دیوانه‌ها است، «كَأَلطَائِرٍ عَقْلُهُ»، سر به بیابان گذاشت، با چه سختی توانستند او را برگردانند. آدم می‌خواند، به نظرش افسانه می‌آید.

یک بار دیگر عبارت را بخوانیم: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنَادِيهِ كَلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بَغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي.»

هر موقع بخواهم با او خلوت می‌کنم و او هم حاجت من را می‌دهد و تا حالا هم داده است، اگر آدم دقت کند، می‌بیند خیلی چیز دارد، «الْحَمْدُ لِلَّهِ.»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

فهرست منابع

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.
۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد ۵، صفحه ۳۶۵.
۳. سوره بقره، آیه ۲۴۵.
۴. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۱۶.
۵. سوره آل عمران، آیه ۳۷.
۶. سوره مریم، آیه ۷.